

بررسی انگاره‌های آزادی و گناه ذاتی از دیدگاه اسلام و

مسیحیت

حمیدالله رفیعی زابلی*

چکیده

بنابر نقل اناجیل، حضرت مسیح علیه السلام بر شریعت حضرت موسی علیه السلام تأکید داشته؛ اما پولس یهودی، مسیحیت را از مسیر اصلی‌اش منحرف و شریعت را از آیین مسیحیت، وفق مراد بت‌پرستان رومی نفی کرده است. «نهضت لوتری» در مقابل کلیسای کاتولیک به وجود آمد و خشونت و تعصب این مذهب، اگر از مذهب، کاتولیک بیشتر نباشد، کم‌تر نیست. اعتقاد به گناه ذاتی و نیز بخشوده شدن انسان‌ها از این گناه (با قربانی شدن حضرت مسیح علیه السلام) افزون بر اینکه جامعه را گناه‌آلود می‌کند، دارای اشکالات عقلی غیر قابل توجیهی است. در دین اسلام نیز گناه ذاتی وجود ندارد تا بشر همیشه گناه‌آلود باشد؛ زیرا تقوا و پایبندی به شریعت، انسان را از گناه دورنگه می‌دارد و با نبود شریعت است که انسان نسبت به ارتکاب گناه بی‌قید و بند می‌شود.

واژگان کلیدی: اسلام، مسیحیت، لوتر، آزادی، بندگی، پولس.

مقدمه

مسیحیان و هواداران آیین مسیحیت رایج در دنیا مدعی‌اند که مسیحیت، «دین آزادی» و دین اسلام «دین بندگی» است و از این مقایسه، برتری دین مسیحیت نسبت به اسلام را نتیجه می‌گیرند. آنان می‌گویند آزادی در اروپا آزاد شدن فرد از قیومیت مذهب است. جوانه زدن و شکفتن «رفرماسیون دینی» و پیدایش «پروتستانیسیم» در اروپا، نتیجه منطقی بازگشت به ذات مسیحیت بوده است؛ آن‌گاه که عیسی ایثار می‌کند و به صلیب کشیده می‌شود تا گناه آدمی بخشوده گردد. تجسد در مسیحیت (تجلی خداوند در جسم عیسی) یا به بیان فنی‌تر جسم شدن پیام ازلی و غیر مخلوق خدا به شکل عیسای انسان (کلام مسیحی، ص ۶۶)؛ از بیخ و بن با وحی اسلام متمایز است؛ زیرا وحی اسلام دستورالعمل بندگی است. اسلام برخلاف مسیحیت که معتقد است گناه انسان با به صلیب کشیده شدن عیسی بخشوده شد؛ انسان همواره گناهکار و در حال کفاره دادن است. برخلاف مسیحیت بنیاد نهاده شده پولسی که شریعت در آن نفی شده و پروتستانیسیم لوتری که به عدم نیاز به میانجی میان انسان و خدای مسیحی معتقد است؛ اسلام دینی مبتنی بر شریعت و غیر نیازمند اصلاح است. مهم‌ترین و اساسی‌ترین تمایز میان این دو دین، یعنی مسیحیت پروتستان و اسلام، بر سر بود و نبود آزادی فرد، اختیار و واسطه است. مسیحی پروتستان بدون واسطه کلیسا می‌تواند باخدای خود مرتبط باشد؛ درحالی‌که در اسلام به دلیل احتیاج انسان به هدایت، انسان به پیامبر نیاز دارد. در این شبهه، با مقایسه بین اسلام و مسیحیت در حوزه شریعت، دین اسلام، دین «بندگی و اسارت» و دین مسیحیت «دین انسانیت و آزادی» معرفی گردیده و حقانیت مسیحیت پولسی از آن نتیجه‌گیری شده است. در این مقاله این شبهه مورد بررسی و نقد قرار گرفته و سعی شده است که به این شبهه پاسخ مناسب و مقتضی داده شود.

نیاز بشر به هدایت‌گر الهی

بشر دارای دو نوع نیاز است: یک نوع، «نیازهای مادی» است که خود انسان عهده‌دار برآوردن آن‌هاست. و نوع دوم، «نیازهای معنوی» است که به سرنوشت انسان و سعادت دنیا و آخرت او مربوط می‌شود. انسان با ادوات و ابزارهای خدادادی توانسته



است و می‌تواند به رموز و قوانین حاکم بر مادیات پی ببرد و نیازهای خود را در این عرصه تأمین کند؛ اما در بُعد معنوی، به‌ویژه در رستگاری ابدی به معلم آسمانی نیاز دارد. از این رو خداوند که خالق بشر است، برای هدایت وی، پیامبرانی همراه با شریعت ارسال کرده است تا بشر با عمل به آن‌ها سعادت دنیوی و اخروی خود را رقم بزند. به دلایل متعددی ثابت شده که انسان بدون هدایت آسمانی از عهده هدایت خود که سعادت دنیوی و اخروی او را تضمین کند، بر نمی‌آید.

بعد از پذیرش خدای متعال و لزوم ارسال دین آسمانی برای هدایت بشر، به حکم عقل، حقانیت دین آسمانی در صورتی قابل اثبات است که اولاً اتصال آن به مبدأ روشن باشد و ثانیاً آموزه‌های آن وحیانی و تأمین‌کننده تمام نیازهای بشر در عرصه‌هایی باشد که از قدرت بشر خارج است. از این رو با توجه به آیه ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ

الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ (النحل: ۸۹)؛ قرآن کریم کتاب هدایت برای عموم مردم است و مراد از «لِّكُلِّ شَيْءٍ» در ظاهر، همه چیزهایی است که برگشتش به هدایت باشد؛ از قبیل معارف حقیقی مربوط به مبدأ و معاد و اخلاق فاضله و شرایع الهی و قصص و مواعظی که مردم در اهتدا و راه یافتنشان به آن محتاج هستند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۳۲۴-۳۲۵). در حقیقت دین الهی و نزول کتاب‌های آسمانی برای انسان‌سازی و دستورالعمل‌هایی است که تکامل فرد و جامعه را در همه جنبه‌های معنوی تضمین می‌کند و قرآن کریم در این زمینه چیزی را فروگذار نکرده است (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۳۶۱-۳۶۲). بنابراین این معیار که انسان‌گرایی و اومانیسیم حقانیت یک دین آسمانی را رقم بزند، به حکم عقل قابل پذیرش نیست؛ زیرا با پذیرش این معیار، نه تنها حقانیت مسیحیت در برابر اسلام قابل اثبات نیست، بلکه اصلاً به علت تنافی بین دین و اومانیسیم، دین آسمانی از ریشه منتفی می‌گردد و با پذیرش اومانیسیم به دین مسیحیت حتی به نوع پولسی آن هیچ نیازی احساس نمی‌گردد.

این مقاله درصدد بیان معیارهای حقانیت دین نیست، بلکه سه مطلب که در این شبهه مورد بحث و بررسی و نقد قرار می‌گیرد؛ یکی اینکه مسیحیت پولسی با نفی شریعت، به‌عنوان مسیحیت اصیل و ذات مسیحیت پنداشته شده است؛ دوم اینکه





گناهان بشر با صلیب کشیده شدن حضرت مسیح بخشوده شده و انسان از قید شریعت آزاد گردیده است؛ اما در اسلام، بشر پیوسته گناهکار بوده و همیشه به فدیة نیاز دارد و سوم اینکه از منظر آنان، اسلام آزادی را از انسان گرفته و او را به پیامبر محتاج کرده و در قید و بند شریعت عبد خدا در آورده است.

شریعت در مسیحیت

در نقد شبهه اول باید گفت که مسیحیت بدون شریعت با حضرت مسیح علیه السلام هیچ ارتباطی ندارد؛ زیرا شریعتی که در دین یهود نقش بسیار پررنگی داشته؛ به صورت کلی مورد تأیید حضرت عیسی علیه السلام قرار گرفته است. او بنا بر نقل انجیل، به صراحت می گوید که تصمیمی بر رد تورات و شریعت ندارد: «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم؛ نیامده‌ام تا باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم * زیرا هرآینه به شما می گویم تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود * پس هر که یکی از این احکام کوچک‌ترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود؛ اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید؛ او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد» (انجیل متی، ۵: ۱۷-۱۹).

حواریون و پیروان اولیه ایشان، بر همین مبنا بوده و نه تنها دست رد بر شریعت نمی‌زدند، بلکه به احکام پایبند بوده‌اند. یعقوب یکی از حواریان می‌گوید: «ای برادران من! چه سود دارد اگر کسی گوید ایمان دارم، وقتی که عمل ندارد؟ آیا ایمان می‌تواند او را نجات بخشد. ... پس می‌بینید که انسان از اعمال، عادل شمرده می‌شود، نه از ایمان تنها و چنان که بدن بدون روح مرده است؛ ایمان بدون اعمال نیز مرده است» (رسالهٔ یعقوب، ۲: ۱۴-۲۶). این تعبیر و موارد مشابه به وضوح به وجود شریعت و پایبندی به آن در مسیحیت دلالت دارند.

بنابراین تفکر پولس که آزاد شدن از قید شریعت موسی علیه السلام و برائت در پیشگاه خداوند از طریق ایمان مذهبی باشد (بوش، ریچارد، ۱۳۸۶، ص ۷۰۵)؛ کاملاً با آیین حضرت مسیح علیه السلام در تضاد است. اینکه پولس، نجات را هدیه‌ای رایگان می‌داند که خدا با خواست خود آن را عطا می‌کند و بشر نمی‌تواند با هیچ وسیله و عمل صالحی آن را به دست آورد (میشل، توماس، ۱۳۸۷، ۵۶ و ۵۷؛ بوش ریچارد، ۱۳۸۷، ص ۷۰۵)؛

با هیچ معیار عقلی قابل پذیرش نیست و در همین دنیا کسی عامل را با غیر عامل و انسان صالح را با انسان بدکار یکی نمی‌داند.

نفی شریعت در مسیحیت توسط پولس، مسیحیت را مسخ کرده و آثار منفی بسیاری را در جامعه مسیحی به وجود آورده است و امروز گرایش به مادیات و حیوانیت از همین انحراف پولس ناشی شده و تمدن عصر حاضر که انسانیت را به نابودی تهدید می‌کند، تمدن پولسی است نه تمدن مسیحی (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۵۱۰). از نظر نیچه، پولس به‌عنوان بزرگ‌ترین حواری کینه‌توز (نیچه، ۱۳۸۷، ص ۱۰۰)؛ بر این باور بود که خداوند او را برای مأموریت تبلیغ الوهیت عیسی به نزد یهودیان فرستاده است. (ناردو، دان، ۱۳۸۷، ص ۴۴)

نیچه در آخرین اثر خود به نام «دجال» (The Antichrist)، پولس را بنیان‌گذار واقعی مسیحیت و درعین‌حال بزرگ‌ترین تخریب‌کننده آن توصیف می‌کند و با قرار دادن او در برابر عیسی صلی الله علیه و آله نقدهای جدی را متوجه او می‌سازد و پولس را فردی «ضد انجیل» و «کینه‌جو» می‌خواند (کونگ، هانس، ۱۳۸۶، ص ۱۶ و ۱۷). از نظر نیچه، پولس پیام‌آور تباهی است که اموری را قربانی نفرت خود کرد؛ به‌ویژه اینکه آن رستگار کننده، یعنی مسیح را به صلیب خود کشید. این تحریف‌گر (پولس) از سر نفرت دریافت که به واقعیت و حقیقت تاریخی نیازی ندارد و جنایت بزرگ یهودیان را در حق تاریخ تکرار کرد. گذشته را کنار گذاشت و خود تاریخ جدید برای مسیحیت جعل و حتی تاریخ اسرائیل را دیگر بار تحریف کرد تا خود را محق بر این کار بشناساند. بعدها کلیسا نیز، تاریخ بشر را برای پیشینه مسیحیت تحریف کرد (نیچه، ۱۳۸۷، ص ۹۲ و یاسپرس، کارل، ۱۳۸۸، ص ۹۳)؛ و پس از مرگ عیسی نخستین تقلب و کژنمایی عیسای واقعی را ایجاد گردید به مرور زمان آموزه‌های شخصی پولس (که عیسی یکسره با آن بیگانه بود) محور مسیحیت قرار گرفت (یاسپرس، کارل، ۱۳۸۸، ص ۹۵). از دیدگاه نیچه، خدایی که پولس آفریده است، با نفی خدا مساوی است (نیچه، ۱۳۸۷، ص ۱۰۳). این اعتقاد پولس، بر عرفان و مذاهب اسرارآمیز یونانی‌ها مبتنی است که می‌پنداشتند جسد و جسم فاسد را به وسیله عبادت روحانی می‌توان جنبه الوهی و ازلیت داد (ناس، جان بایر، ۱۳۸۳، ص ۶۱۷). افزون بر اینکه قرآن کریم خبر می‌دهد حضرت مسیح صلی الله علیه و آله نه خود را خدا خوانده است و نه پسر خدا (مائده: ۱۱۶) لازمه





الوهیت حضرت مسیح علیه السلام طبق فرمایش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله انقلاب قدیم به حادث یا انقلاب حادث به قدیم بوده که البته هر دو محال است (طبرسی، بیتا، ج ۱، ص ۲۴). این عقیده پولس، گویای آن است که او اصلاً تفاوت ربوبیت و عبودیت و بشری بودن را از الاهییت ندانسته است (جاحظ، بیتا، ص ۱۴۲).

براساس آنچه بیان شد، نه مسیحیت پولسی مسیحیت اصیل است و نه پروتستانیسم لوتری بازگشت به مسیحیت حضرت مسیح علیه السلام است.

گناه ذاتی در مسیحیت

آموزه بخشیده شدن بشر از گناه ذاتی در مسیحیت پولسی، افزون بر اینکه به آیین حضرت مسیح علیه السلام هیچ ارتباطی ندارد؛ اشکالات متعدد عقلی بر آن وارد است: اشکال اول: آن است که پولس خودش در این مسئله به تناقض گویی دچار شده است؛ زیرا او خود می گوید: «زن را اجازه نمی دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود، بلکه در سکوت بماند؛ زیرا ... آدم فریب نخورد، بلکه زن فریب خورد و در تقصیر گرفتار شد؛ اما به زاییدن رستگار خواهد شد؛ اگر در ایمان و قدوسیت و تقوا ثابت قدم بماند» (رساله پولس به تیموتائوس، ۲: ۱۳-۱۵). بنابراین گفته پولس، حضرت آدم اصلاً مرتکب گناه نشده تا چه رسد که گناه او، به عنوان گناه ذاتی به همه بشر سرایت کند و برای بخشوده شدن آن، به قربانی نیازی باشد. افزون بر این، در تورات که جزئی از کتاب مسیحیان پولسی نیز می باشد، مار، حضرت آدم و حوا هر کدام در نسل های خود به جزای عملشان رسیده اند (رک: سفر پیدایش، ۳: ۱۴-۱۹) و نیازی نیست که برای رفع گناه بشر، کسی و یا پیامبری و یا پسر خداوند قربانی شود. با وجود این، از نظر پولس، گناه آدم علیه السلام گناه ذاتی بوده و در ذات تمام افراد بشر، نسل به نسل منتقل شده و همگی به گناه پدر اولی شان آلوده شده است و پاکی و معصومیت را از نسل آدم به گونه ای از بین برده که همگی باید به خاطر آن عقاب شوند و به هلاک ابدی برسند (رساله پولس به رومیان، ۵: ص ۱۲).

اشکال دوم: «عقل ستیزی» این آموزه است. با وجود اینکه گناه دارای آثار تکوینی و تشریحی ناخوش آیندی بر فرد و جامعه ایجاد می کند؛ ولی به حکم عقل، آثار تشریحی آن که مشتمل بر سرزنش و مجازات و کیفر دنیوی و عقاب اخروی می شود؛ از مرتکب گناه به دیگران تجاوز نمی کند؛ زیرا این گونه آثار گناه از امور تکوینی و

طبیعی نیست که - مثلاً - از طریق ژن از پدر به فرزند منتقل شود. مثلاً اگر کسی مرتکب گناه و جنایتی شود که حکمش مثلاً مستلزم مجازات اعدام باشد، نه تنها هیچ عاقلی بلکه هیچ انسانی، فرزندان و اولاد او را در کنار پدر به قتل محکوم نمی‌کند؛ چه رسد به آن نسل بعدی وی. وقتی که آثار تشریحی و قانونی یک گناه از شخصی گناهکار به اولاد او قابل انتقال نیست، خود گناه که در واقع فعلی است که در مدت زمان کوتاه در فضای خارج از انسان انجام می‌گیرد؛ محال است که به فرزندان و اولاد او منتقل شود.

افزون بر آن، با فرض پذیرش اینکه گناه آدم وارد جهان شده و عصمت را از بین برده است؛ در اناجیل و یا حتی در نامه‌های رسولان از زبان حضرت مسیح علیه السلام نقل شده است که او برای از بین بردن این گناه مبعوث شده و به همین منظور کشته می‌شود؛ بلکه فقط در زمینه کشته شدنش پیش‌گویی‌هایی در اناجیل به او نسبت داده شده است (ر.ک: انجیل متی، ۱۶: ص ۱۲ و ۲۰: ص ۱۷-۱۹؛ انجیل مرقس، ۱۸: ص ۳۱ به بعد). همچنین این عقیده با آموزه‌های دیگر عهد جدید منافات دارد؛ زیرا در اناجیل و قسمت‌های دیگر عهد جدید، وجود گناه حتی در میان پیروان مسیح مسلم گرفته شده و از این‌رو از حضرت مسیح علیه السلام در آموزش دعا برای بخشش گناه به شاگردانش چنین نقل شده است: «... هرگاه دعا کنید، گویند: ... نان کفاف ما را به‌روز به ما بده! گناهان ما را ببخش؛ زیرا ما نیز هر قرض دار خود را می‌بخشیم و ما را در آزمایش میاور، بلکه ما را از شریر رهایی ده!» (انجیل لوقا، ۱۱: ص ۱-۲). اگر گناهان مسیحیان، اعم از ذاتی و غیر ذاتی، با قربانی شدن حضرت مسیح علیه السلام قابل بخشش بوده است؛ دیگر نیازی نبوده که آن حضرت به شاگردان و پیروانش دعای آمرزش گناه بیاموزد.

از دیدگاه پولس، گناه غیرذاتی نیز با قربانی حضرت مسیح علیه السلام بخشیده شده است؛ زیرا برای او، طبق ادعای خودش روشن شده بود که حقیقت مسیح در باطن فرد مؤمن تجلی و او را به سر منزل رستگاری رهبری می‌کند و برای او ضرورت ندارد که دائماً به دستورهای رسمی و قوانین دینی رجوع کند و حلال و حرام را از روی آنها تشخیص دهد، بلکه باید بندهای شریعت موسی علیه السلام را رها کند و طلبکار آزادی روح و ضمیر شود. از این رو صریحاً اعلام می‌کند که دیگر عمل ختان (ختنه کردن) و جوبی





ندارد و رعایت حلال و حرام در طعام و شراب ضرورت نخواهد داشت و افراد را به نجس و طاهر نباید تقسیم کرد (ناس، ۱۳۸۳، ص ۶۱۶). از نظر او، شریعت جنبه منفی دارد و بخشایش گناهان از روی فیض محض صورت می‌گیرد که بر ایمان به خدا (مسیح) مبتنی است، نه با رعایت امور شرعی و پیروی از آن و علت آن را مرگ عیسی علیه السلام بر روی صلیب می‌داند که به نام شریعت و به دست نگهبانان آن اعدام گردید (کونگ، ۱۳۸۶، ص ۲۸). از منظر او، نجات هدیه‌ای رایگان است که خدا با خواست خود آن را عطا می‌کند و بشر نمی‌تواند با هیچ وسیله و عمل صالحی آن را به دست آورد. بنابراین مسیحیان خواه یهودی و خواه غیر یهودی، نباید به شریعت موسی علیه السلام پایبند باشند (میشل، ۱۳۸۱، ص ۵۶ و ۵۷؛ بوش، ص ۷۰۵). پولس در موارد متعددی بر نفی شریعت در دین مسیحیت تاکید می‌کند و می‌گوید: ما نسبت به شریعت که موجب بردگی ما بود، مرده‌ایم و از این پس، باید خدا را به وسیله روح القدس خدمت کرد، نه مانند گذشته که از قوانین نوشته شده اطاعت می‌کردیم. نیز می‌گوید: بدون شریعت گناه مرده است و من از قبل بدون شریعت زنده می‌بودم؛ لکن چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مردم (رساله پولس به رومیان، ۴: ص ۱۲؛ ۷: ص ۵۰ عو ۹). پولس شریعت را مستلزم گناه دانسته و می‌گوید: شریعت باعث غضب است؛ زیرا جایی که شریعت نیست، تجاوز هم نیست (رساله پولس به رومیان، ۴: ص ۱۵) و شریعت در میان آمد تا خطا زیاده شود؛ لکن جایی که گناه زیاد گشت، فیض بی‌نهایت افزون گردید (رساله پولس به رومیان، ۵: ص ۲۰) و گناه محسوب نمی‌شود، در جایی که شریعت نیست (رساله پولس به رومیان، ۵: ص ۱۳) و شریعت مرگ و محکومیت را نصیب انسان می‌کند (رساله دوم به قرنتیان، ۳: ص ۸ - ۹).

اشکال دیگر این است که بین قربانی شدن حضرت مسیح علیه السلام و بخشودگی گناهان بشر، نه تنها هیچ رابطه منطقی، علمی و شرعی وجود ندارد، بلکه این عقیده، مردم را به ارتکاب گناه تشویق می‌کند.

در نهایت اگر راه بخشیده شدن گناه، دادن قربانی از سوی خدا بود، قطعاً خداوند بی‌درنگ بعد از اینکه آدم علیه السلام مرتکب گناه شد، قربانی می‌داد تا نوع بشر از همان ابتدا از گناه پاک می‌شد و دنیا به گناه ذاتی آلوده نمی‌گردید.

نهضت لوتری و آزادی

«نهضت لوتری» که به نام «سنت شمالی» نیز یاد شده است (آندرو والز فیئلی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۴)؛ با هدف اصلاح دینی و اعتراض بر کلیسای کاتولیک به علت پدید آمدن انحرافات در عملکرد کشیش‌ها و اُسقف‌ها (مطالبه مبنی بر امتیازات اجتماعی و برتری جویی آنان بر دیگر مسیحیان) به وجود آمد و با عمل کشیشان در خرید و فروش و آمرزش گناهان مخالفت کرد و بعد از کشمکش‌های فراوان مذهب و کلیسای جدید به نام «پروتستان» به وجود آمد (میشل مالرب، ۱۳۸۱، ص ۹۱-۹۲). همین اصلاحات مارتین لوتر باعث شد که گروه‌های متعددی مانند نوسامان‌ها، کالونی‌ها، لوتری‌ها، اناباپتیست‌ها، متدیست‌ها، پیرکشیشان و انگلیکن به وجود بیایند و در نتیجه مشکلات در جامعه مسیحی مضاعف شود (همان، ص ۹۰).

عملکرد پروتستان‌ها از کاتولیک‌ها چندان بهتر نبوده است. پروتستان‌ها در مقابل کاتولیک‌ها برخاستند و با آنان مقابله به مثل و املاک کلیساها و صومعه‌ها را تصرف کردند؛ محراب‌ها و شمایل مذهبی کلیساهای کاتولیک را از بین بردند، و کاتولیک‌ها را تحت فشار قرار دادند و یا آنها را از شهر بیرون راندند. پس از آن، اموال کلیساهای کاتولیک مصادره و برگزارای مراسم آیینی کاتولیک‌ها، در همه سرزمین‌هایی که در تصرف پروتستان‌ها بودند، لغو شد (ویل دورانت، ۱۳۷۰، ج ۴، ص ۵۰۲ - ۵۰۳). بنابراین پروتستان، مسیحیان را به گروه‌های مختلف تقسیم کرد و خود به مسیحیت پولسی، مانند کاتولیک‌ها و ارتودوکس‌ها پایبند هستند و نه تنها آزادی معقول در این مذهب وجود ندارد، بلکه در مذهب پروتستان، مقوله تعصب بیش از مذهب کاتولیک است.

اسلام و شبهه گناهکار بودن انسان

این ادعا که از دیدگاه اسلام، انسان همواره گناهکار و در حال فدیة دادن است به هیچ وجه با آموزه‌های اسلام همسو نیست؛ زیرا در دین اسلام، گناه ذاتی وجود ندارد تا بشر به آن آلوده شود و برای بخشوده شدن آن به فدیة نیاز باشد. این مسیحیت پولسی است که بشر را به گناه ذاتی آلوده پنداشته و برای بخشوده شدن آن به امر غیرمعقولی پناه برده است. از دیدگاه اسلام، هر انسانی با عملکرد خودش ارزیابی می‌گردد و هر کس مسئول گناه خویش است که آن هم با توبه و پشیمانی در برابر خداوند قابل





بخشش است. از این رو خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَكْفُرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ (تحریم: ۸)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به سوی خدا توبه کنید؛ توبه‌های خالص. امید است [با این کار] پروردگارتان گناهانتان را ببخشد و شما را در باغ‌هایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است، وارد کند».

آزادی و بندگی از دیدگاه اسلام

درباره آزادی باید گفت که با توجه به آیه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ (بقره: ۲۵۶)؛ از منظر اسلام، «دین اجباری» نفی شده است و جمله ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾؛ فرایند انتخابی آزادانه را رقم می‌زند؛ یعنی بعد از بیان و روشن شدن بدی از خوبی و شر از خیر به اکراه نیازی نیست و انسان خودش باید یکی از دو راه را انتخاب کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۲۴) و حاکمیت مطلق الهی با آزادی انسان منافات ندارد. که از منظر دین، حکومت و مدیریت جامعه تنها از آن مدیر و مدبر مطلق هستی است و نیز تنها کسانی می‌توانند عهده‌دار این سمت شوند که از سوی پروردگار، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم برگزیده گردند و در مسیر حکومت الهی گام بردارند و در پرتو تحقق این اصل، مردم از قوانین و دستورهای الهی که حافظ مصالح واقعی انسان است، بهره‌مند شوند؛ اما انسان تکویناً آزاد آفریده شده است و هرگز بر پذیرش هیچ حاکمیتی، اعم از الهی یا غیر آن، مجبور نیست. از این رو، به حکم آیه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ نه در اصل دین، تحمیل رواست و نه حکومت دینی می‌تواند اجباری باشد و هر چند که انسان تشریحاً باید دین و حاکمیت الهی را بپذیرد؛ تصمیم اجرا یا عدم اجرای دستورها و قوانین الهی در جامعه به دست مردم است و آنانند که اراده خود را برای تشکیل حکومت دینی و زندگی الهی بروز می‌دهند تا چنین حکومتی ایجاد شود و با حمایت آنها برقرار بماند (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص ۲۰-۲۳).

مسئله بندگی در برابر خدای متعال که مسیحیت و اسلام به الوهیت آن ذات یگانه عقیده دارند؛ از نظر عقل هیچ اشکالی بر آن وارد نیست؛ زیرا کلمه «عبد» در لغت به

معنای شخصی است که به ملکیت در آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۲۷۰). این عبد و بنده بودن، اگر برای فرد یا افرادی از انسان‌ها باشد، قطعاً مذموم است و مورد پسند نخواهد بود؛ زیرا بر طبق حکم عقل و آموزه‌های ادیان آسمانی، انسان آزاد آفریده شده است و هیچ انسانی حق مالکیت انسان دیگر را ندارد.

اما با توجه به اینکه انسان مخلوق خدا است و هر مخلوقی به حکم عقل مملوک خالق خود است؛ بنده بودن انسان برای خدا نه تنها اشکال عقلی و عرفی ندارد، بلکه معیاری برای ارزش گذاری انسان است.

امام صادق علیه السلام در حدیثی بندگی در برابر خداوند را این گونه تقریر می‌فرماید:

«حقیقت عبودیت به سه چیز است: یکی این که بندگان آنچه را خداوند به آنها بخشیده است، ملک خود ندانند؛ زیرا بندگان خدا مالک نیستند و هر چه دارند، از خدا است و هر جا خدا امر کند، باید خرج کنند؛ دوم اینکه بنده‌ای هرگز قدرت ندارد با فکر و اندیشه خود امور خود را اداره کند؛ سوم اینکه هر چه خداوند به او امر کرد و یا از آن نهی کرده است، به کار گیرد و از اوامر و نواهی خدا سر باز نزند. بنابراین هرگاه بنده‌ای چیزی را ملک خود نداند، مال را به راحتی انفاق می‌کند و هرگاه بنده‌ای امور خود را به خداوند واگذارد و بفهمد که با عقل و تدبیرش نمی‌تواند امور خود را آن طور که شایسته است، اداره کند؛ گرفتاری‌های دنیا و مصائب آن بر او گوارا می‌گردد. علاوه بر این، هرگاه بنده‌ای به اوامر و نواهی خداوند گردن گذارد، دیگر با مردم جدال و مناقشه نمی‌کند و آنها را آزار نمی‌دهد» (طبرسی، ۱۳۸۵، ص ۳۲۷).

در این حدیث، هم فلسفه بندگی و هم آثار مثبتی که بر آن مترتب می‌شود، به خوبی بیان گردیده است. این گونه عبودیت هم در دین اسلام مورد تأیید و تأکید قرار گرفته و هم در دین مسیحیت و نه تنها عبد بودن و بندگی انسان در قالب پیروی از شریعت خداوند نقصی برای انسان شمرده نمی‌شود؛ بلکه مقام بسیار با ارزشی است که به انسان عنایت گردیده است؛ زیرا با این بندگی از هزاران بندگی دیگر نجات پیدا می‌کند. از این رو در قرآن کریم به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله (که برترین مخلوق خداوند است) صفت «عبد» نسبت داده شده که این صفت بر شرافت او دلالت دارد: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ ...﴾ (بقره: ۲۳). به انبیای دیگری





نیز صفت مذکور اطلاق شده است: ﴿وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ اُولَى الْاَيْدِي وَ الْاَبْصَارِ﴾ (ص: ۴۵).

این معنای بندگی، در مسیحیت نیز وجود دارد و مورد قبول آنها است. آیات متعددی در عهد جدید، عیسی را به‌عنوان بنده و خادم خداوند خوانده‌اند:

«اینک بنده من که او را برگزیدم، و حبیب من که خاطر من از وی خرسند است؛ روح خود را بر وی خواهم نهاد تا انصاف را بر امت‌ها اشتهار دهد» (انجیل، متی، ۱۸: ص ۱۲). همچنین: «برای شما، خدا، بنده خود عیسی را برخیزانیده، فرستاد تا شما را برکت دهد» (اعمال رسولان، ۲۶: ص ۳).

پس قرآن کریم و کتاب عهد جدید مسیحیان بر این مطلب اتفاق دیدگاه دارند که بنده خدا بودن، نه تنها معنایی منفی ندارد، بلکه به‌عنوان صفتی ارزنده از آن یاد شده و بهترین انسان‌ها به آن متصف می‌شوند.

نتیجه‌گیری

براساس مطالبی که از نظر گذشت، اولاً دین اصلی مسیحیت، بر شریعت خداوند و عمل به آن تأکید داشته و نفی شریعت توسط پولس یهودی، طبق اهداف مشرکان یونانی صورت گرفته است. رهایی از شریعت خداوند نه تنها آزادی را برای انسان به ارمغان نمی‌آورد، بلکه او را بنده هوا و هوس و خواسته‌های حیوانی و شیطانی خود می‌کند و چنین چیزی آزادی نیست، بلکه طبق مبانی قرآنی، انسان در این صورت بنده هوا و هوس خود است. اصلاحات لوتری نیز به دین حضرت مسیح ﷺ ربطی ندارد، بلکه همان مسیحیت پولسی است که در کنار فرقه‌های دیگر مسیحیت، فرقه پروتستان را ایجاد کرد. افزون بر اینکه این اصلاحات دارای دستاورد چندانی نبوده است، روش و عملکرد این فرقه نیز از فرقه کاتولیک بهتر نیست. همچنین ثابت گردید که از دیدگاه اسلام، بشر به گناهی آلوده نشده تا در آن باقی بماند، بلکه گناه هرکسی از عملکرد او ناشی می‌شود و با توبه در پیشگاه خداوند، قابل بخشش است. این مطلب نیز ثابت گردید که عبودیت و بندگی انسان در برابر خداوند، نه تنها آزادی انسان را نفی نمی‌کند، بلکه به او ارزش و شخصیت می‌دهد.

فهرست منابع

قرآن کریم

کتاب مقدس

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، چاپ سوم، بیروت: دارصادر، ۱۴۱۴ ق.
۲. اندرو والز فینلی، *مسیحیت در جهان امروز*، ترجمه احمد رضا مصباح و حمید بخشنده، چاپ دوم، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۹.
۳. بوش، ریچارد و دیگران، *ادیان در جهان امروز (جهان مذهبی)*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ سوم، تهران: دفتر نشر فرهنگی، ۱۳۸۶.
۴. جاحظ، عمر بن بحر، *رسائل جاحظ*، [بی جا]: دار مکتبه الهلال، [بی تا].
۵. جوادی آملی، عبدالله، *نسبت دین و دنیا*، چاپ هفتم، قم: اسراء، ۱۳۹۱.
۶. رک: مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۴.
۷. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
۸. طباطبایی، محمدحسین، *ترجمه تفسیر المیزان*، ترجمه موسوی همدانی سید محمدباقر، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.
۹. طبرسی، أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب، *الاحتجاج*، [بی جا]: نشر مرتضی، [بی تا].
۱۰. طبرسی، علی بن حسن، *مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار*، چاپ دوم، نجف: المکتبه الحیدریة، ۱۳۸۵ ق.
۱۱. کونگ، هانس، *متفکران بزرگ مسیحی*، ترجمه گروه مترجمان، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، قم: ۱۳۸۶.



۱۲. میشل مالرب، *انسان و ادیان*، ترجمه مهراں توکلی، چاپ دوم، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱.
۱۳. میشل، توماس، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، چاپ سوم، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۷.
۱۴. ناردو، دان، *پیدایش مسیحیت*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس، ۱۳۸۷.
۱۵. ناس، جان بایر، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی‌اصغر حکمت، چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۶. نیچه، فریدریش ویلهلم، *دجال «تلاشی برای نقد مسیحیت»*، ترجمه سعید فیروزآبادی، چاپ دوم، تهران: خیام، ۱۳۸۷.
۱۷. ویل دورانت، *تاریخ تمدن*، چاپ سوم، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
۱۸. یاسپرس، کارل، *نیچه و مسیحیت*، ترجمه عزت الله فولادوند، چاپ دوم، تهران: سخن، ۱۳۸۸.

